

ناگفته‌هایی از دیدار و همنشینی حضرات
شمس تبریزی و مولانا جلال‌الدین محمد

به انضمام اثبات شاعری حضرت شمس
همراه با غزلیات و رباعیات از وی



به مناسبت بزرگداشت هشتصدمین سال هجری
قمری ورود حضرت شمس به قونیه برای دیدار با
مولانا جلال‌الدین در تاریخ ۲۶ جمادی الآخر سنه
۶۴۲ قمری، مقارن با ۱۶ آذرماه سال ۶۲۳ خورشیدی

هوشنگ ملک‌نیا

سرشناسه	: ملک‌نیا، هوشنگ
عنوان و نام پدیدآور	: هشت قرن کسوف/مؤلف هوشنگ ملک‌نیا.
مشخصات نشر	: تهران: تخته سیاه، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۴۶۴ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۶-۵۵۹-۷
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: بالای عنوان: ناگفته‌هایی از دیدار و همنشینی حضرات شمس تبریزی و مولانا جلال‌الدین محمد به انضمام اثبات شاعری حضرت شمس همراه با غزلیات و رباعیاتی از وی.
موضوع	: ناگفته‌هایی از دیدار و همنشینی حضرات شمس تبریزی و مولانا جلال‌الدین محمد به انضمام اثبات شاعری حضرت شمس همراه با غزلیات و رباعیاتی از وی.
موضوع	: شمس تبریزی، محمدبن علی، ۹۵۸۲-۶۴۵ق. -- نقد و تفسیر
موضوع	: Shams Tabrizi, Mohammad ibn Ali -- Criticism and interpretation
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق.
موضوع	: Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e mohammad, 1273-1307
موضوع	: BPT۷۹
رده‌بندی کنگره	: ۲۹۷/۸۹۲۴
رده‌بندی دیویی	: ۸۴۱۸۹۵۸
شماره کتابشناسی ملی	

نام کتاب: هشت قرن کسوف

ناشر: انتشارات تخته‌سیاه

مؤلف: هوشنگ ملک‌نیا

ویراستار: آرش ثروتیان

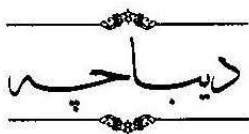
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

نویت چاپ: اول - تابستان ۱۴۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۶-۵۵۹-۷

قیمت: ۵۹۰۰۰ تومان

۹	 دیباجه
۱۵	 پیشگفتار
۲۷	 آفات گلزار ادب ایران
۳۹	 روایت‌های نخستین دیدار
۸۵	 نخستین دیدار، به روایت شمس و مولانا
۱۰۵	 سرگذشت مولانا
۱۱۳	 سرگذشت شمس
۱۵۱	 اثبات شاعری شمس تبریزی
۱۸۳	 همشینی و منازل سلوک
۲۹۱	 القاب شمس
۲۹۵	 سفرهای شمس تبریزی
۳۰۷	 منکوحه شمس تبریزی
۳۱۷	 شمس و مولانا در چه سنّ و سالی به هم رسیده‌اند؟
۳۲۸	 پیری مولانا در عین جوانی
۳۳۳	 رو سربنه به بالین تنها مرا رها کن
۳۴۰	 اصفهانی
۳۴۵	 سرانجام شمس تبریزی در قونیه
۳۴۹	 تخلص مولانا
۳۶۳	 تذکرة نصرت
۳۶۷	 پایان گفتارها
۳۷۱	 سروده‌های شمس تبریزی
۴۶۲	 تودیع و سپاسگزاری



ما مات توایم شمس تبریز
صد خدمت و صد سلام از مات

نوشتاریست از سالمندی خامدست و خسته‌خاطر، در غربتی ناگزیر و
دیرپای، با کوره‌سوادى در حدّ خواندن و نوشتن .

هر چند بیش از نیم‌قرن کارِ گل‌روزانه در شباب و شیب به قلم‌زدن سپری
شده لیکن در زمینه نگارش، پای از آستان نامه‌پراکنی‌های معمول و مرسوم
فراتر نرفته است و لفظ خامدست گواه این انشاء و اشاره‌ای به همین معناست.

گفتاری که در پیش است حاصل بیش از سی سال همنشینی تنگاتنگ با
مقالات حضرت شمس تبریزی و دیوان غزلیات حضرت مولانا جلال‌الدین
محمد می‌باشد که در انزوای غربت، یگانه مونس و همدم این دورافتاده بوده‌اند .

دوام ایام دوری انگیزه‌ای بود که دل‌بستگی نخستین به شیف‌تگی پسین بکشد و مرور مکرر گفته‌ها و غزل‌های عارفانه آن دو بر کشیده روزگار، از سرافزونی به تأمل و تعمق افزون‌تری بینجامد.

در پی این دل‌بستگی و شیف‌تگی، بعد از دیرزمانی موهبتی روی نمود و رشحاتی لطیف و جانبخش از درک معانی مکتوم آن دو اثر بی‌بدیل، از دورجایی در ضمیر، آغاز به تراویدن کرد.

تراوش این معانی و مفاهیم نورسیده، در ابتدا چون نمباری دل‌انگیز می‌نمود اما به مرور ایام تبدیل به بارانی درهم‌بار شد و رفته‌رفته جای خود را به رگبار سپرد.

این بیدل نیز برای گریز از آن بارش بی‌امان در پی یافتن سرپناهی امن برآمد و ... آسمانِ خاطر بیش از دو سال دشتخوش بوران و طوفان بود.

اکنون که این درمانده پس از دیری به خود آمده است، چون خفته‌ای که چشم از خواب گشاید، به روشنی می‌بیند که در آن گیرودار برای فرار از آن رگبار، انگار به زیر ناودان پناه برده بوده و چه‌ها بر وی گذشته ... بماناد!

حال نیز سخن به میان آوردن از نکات تاریک و باریک دیوان غزلیات مولانا و مقالات شمس تبریزی، یادگار همان دوران است تا به شرح آنچه از پس آینه با وی گفته‌اند؛ پردازد و این امانت‌گزاری را نه تنها وظیفه بلکه فریضه خویش می‌شمارد.

افسوس، قرعه پرداختن به گزارش آن ودیعه، زمانی به نام این دلشده زده شده است که بی‌حوصلگی ناشی از سالمندی، دست در عدم تجربه لازم در

کار پژوهش و نگارش نهاده است و به روشنی پیداست که راه، دور؛ فرصت باقی، ناچیز؛ زمان، تنگ چشم و عمر در زوال است... با این همه:

برای گوش کسانی که بعد ما آیند

بگویم و بنهم، عمر ما مؤخر نیست

که گوششان بگرفتست عشق و می آرد

ز راه‌های نهانی که عقل رهبر نیست

این دفتر نورهان مختصر است؛ صاحب‌دلان، دلبستگان و شیفتگانی را که پیوسته مشتاق و آرزومند آگاهی بیشتر و فراتری از ناگفته‌های همنشینی حضرات شمس و مولانا بوده و هستند. امید که این نوشتار چون مفتاحی برای گشودن در و دروازه زنگار گرفته آن کاخ سربه فلک کشیده ادب و عرفان ایران به کار آید تا دلباختگان بتوانند پای به درون این بنای کهنسال نهند و با شگفتی‌های مکتوم و طاق و طارم مکنون و حیرت‌انگیزش از نزدیک آشنا شوند. باشد تا دلشدگانی که قلمی شیوا و توانا دارند از مستوری‌هایش بنویسند و بر اشتها و اعتلای بیشتر نام آن دو نازنینی که بانیان آن بوده‌اند، بیفزایند. دیگر اینکه تلی از یادداشت‌های پراکنده خوانا و ناخوانای ریز و درشت، به مرور زمان اینجا و آنجا روی هم تلنبار شده‌اند که گردآوری و دورریزشان مستلزم یک روز کار بی‌وقفه است، اما سر و سامان دادنشان برای عرضه، نیازمند زمانی دور و دراز است و این خامدست ترجیح می‌دهد به حال خویش

رهایشان کند و تنها به گزارش گزیده‌ای از رویدادهای بوران و طوفان یادشده که در گوشه‌ی خاطر مانده است، اکتفا نماید؛ اما این امر مستلزم دست‌شستن از کار گل‌روزانه و پای‌نهادن در حیطة نه‌چندان مانوس نگارش است که نیازمند فراهم آوردن کولباری از پژوهش و کشیدن آن بار بر دوش می‌باشد. در گیرودار این دودلی‌ها طبعاً به جای آوردن آن فریضه اولیتر می‌نماید و همزمان دو بند از «افسانه» آن بزرگ‌مرد شعر معاصر که از دل برخاسته، ناگزیر بر دل می‌نشیند:

تو بگو با زبانِ دلِ خویش
هیچکس، گوی نپسندد آن را
می‌توان حیل‌ها راند در کار
عیب باشد ولی نکته‌دان را
نکته پوشی بی‌حرف مردم.

این زبانِ دلِ افسردگان است
نه زبانِ پی‌نام خیزان
گوی در دل نگیرد کسّش هیچ
ما که در این جهانیم سوزان
حرف خود را بگیریم دنبال.

دُردِ تردید در خاطر ته‌نشین می‌شود و زلال آرامشی برای نوشتن روی می‌نماید. پس هرچه بادا... همان باد!
این نوشتار نه به سودای اشتهاست و نه لاف خدمت به فرهنگ غنی

این دیار را در سر می‌پروراند و نه پروایی از ردّ و انکار دارد؛ زیرا نیت
به‌جای آوردن تکلیف است و نه تکلف.

این مختصر را با باوری استوار اما دست‌بردی «بس ناجوانمردانه» به سروده
آن شاعر شهیر زنده‌یاد خراسان به پایان می‌برد، که:

... و قنذیل سپهر عالم عرفان،

به تابوت سبّی ظلمت هشت‌توی پنهان است

حریفارو چراغ چاره را بفروز^۱

شب با روز یکسان است.

ایام تموز سال ۱۳۹۸ شمسی

در کلبه‌ی استیجاری واقع در

آبادی کوچکی از بلاد روم.

هـ. ملک‌نیا

۱- رجوع شود به گفتار ششم، اثبات شاعری شمس.